

بررسی دیدگاه آروم استرول در باب دو برداشت متفاوت ویتگنشتاین از مبانی باورهای یقینی

محمد سعید عبداللهی

دانشجوی دکتری، فلسفه اخلاق، دانشگاه قم، ایران.

m.saied.abdollahi@ut.ac.ir

محمد علی عبداللهی

دانشیار فلسفه، گروه فلسفه، پردیس فارابی، دانشگاه تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

abdollahi@ut.ac.ir

از زمان ارسطو به بعد عده‌ای از فیلسوفان بر این نکته اصرار ورزیده‌اند که بخشی از معرفت مبنایی‌تر از بخش‌های دیگر آن است. شکل‌های مختلفی از مبنی‌گرایی در معرفت‌شناسی، اخلاق و منطق وجود داشته است و هر کدام امر خاصی را به عنوان مبنا در نظر گرفته‌اند. آروم استرول بر این باور است که ویتگنشتاین یک مبنی‌گرا است اما مبنی‌گرایی او یکسره با رویکرد مبنی‌گرایان سنتی تفاوت دارد و تمایز هوشمندانه‌ی ویتگنشتاین میان معرفت و مبنایی آن، دامن مبنی‌گرایی‌اش را از مشکلاتی که گریبان‌گیر مبنی‌گرایان سنتی است دور می‌دارد. استرول نه شرط برای مبنی‌گرایی بر شمرده و معتقد است این شرایط در نظام معرفتی ویتگنشتاین وجود دارد. به باور استرول، ویتگنشتاین دو برداشت متفاوت از مبنایی باورهای یقینی به دست می‌دهد: مبنی‌گرایی نسبی (گزاره‌ای) و مبنی‌گرایی مطلق (غیر گزاره‌ای) و به مرور از مبنی‌گرایی نسبی فاصله و به سمت مبنی‌گرایی مطلق متمایل می‌شود. در این مقاله پس از روشن ساختن استدلال استرول در باب مبنی‌گرا بودن ویتگنشتاین و تفاوت این مبنی‌گرایی با تقریرهای سنتی آن، به بررسی تمایز استرول میان دو برداشت ویتگنشتاین از مبنی‌گرایی می‌پردازیم و نشان می‌دهیم هر کدام از این دو برداشت چه ویژگی‌هایی دارد و چگونه ویتگنشتاین مبنی‌گرایی مطلق را ترجیح داده و بسط و توسعه می‌دهد.

واژگان کلیدی: ویتگنشتاین، مبنی‌گرایی سنتی، مبنی‌گرایی نسبی و مطلق، آروم استرول، مبنایی باورهای یقینی.

۱. مقدمه

نظریه‌ی مبناگرایی^۱ رویکردی پرطرفدار در قلمرو معرفت‌شناسی است. در اندیشه‌ی بسیاری از فیلسوفان اعتبار معرفت‌های آدمی در گرو اعتبار این نظریه است. برای پرداختن به این دیدگاه نخست باید به مسئله «توجیه» توجه کنیم. در نگاهی کلان شاید بتوان شکاکیت را به دو دسته تقسیم کرد: «شکاکیت در باب علم»^۲ و «شکاکیت در باب توجیه»^۳ و^۴ شکاکیت در باب علم، علم آدمی پیرامون حقیقت‌ها را انکار کرده و شکاکیت در باب توجیه نیز این نهیب را می‌زند که ما هیچ دلیلی برای آنچه علم می‌نامیم، نداریم. با نگاهی به آثار ارسطو در می‌یابیم که شکاکیت در باب توجیه چگونه رخ می‌نماید. (ارسطو، ۱۳۷۸: ۴۲۹) ارسطو مطالبی را طرح کرده و بدان‌ها پاسخ داده است که امروزه از آن با عنوان «تسلسل معرفتی»^۵ یاد می‌کنند.

بنابراین می‌توان پاسخ ارسطو را قدیمی‌ترین نظریه در باب توجیه قلمداد کرد. در این مجال به دنبال توضیح تسلسل معرفتی و نحوه‌ی پاسخ ارسطو بدان نیستیم، اما باید دقت کنیم که نظریه‌ی

1. Foundationalism
2. Knowledge Skepticism
3. Justification Skepticism

۴. مایکل ویلیامز، شکاکیت در باب علم را «شکاکیت دکارتی» و شکاکیت در باب توجیه را «شکاکیت آگریپایی» نام می‌نهد. بنگرید به:

Williams, Micheal (2001) Contextualism, Externalism and Epistemic Standards, philosophical studies, 103

5. Epistemic Regress

تسلسل معرفتی با تسلسل وجودی نباید اشتباه گرفته شود. سخن از تسلسل وجودی در زمینه علت و معلول طرح می‌شود. ارسطو به این مسئله نیز در کتاب متافیزیک خود اشاره کرده است و در رد آن نیز کوشیده است و برهان آورده که تقریر ابن سینایی از آن با نام برهان «وسط و طرف» مشهور است. بنگرید به

ارسطو، متافیزیک، ترجمه شرف الدین خراسانی، نشر گفتار، تهران، ۱۳۶۶: ۳۹۹

ابن سینا، الشفاء الیهیات، راجعه له ابراهیم مدکور، تحقیق جرج قنوتی و سعید زائد، انتشارات ناصر خسرو، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۳: ۳۲۷-۳۲۹

برآمده از این پاسخ با عنوان مبنای سنی مطرح می‌شود. ارسطو بر این باور بود که توجیه در جایی پایان می‌پذیرد و ما می‌توانیم در آن نقطه محکم و استوار بایستیم.^۱

بنابر آنچه آمد می‌توان گفت دسته‌ای از گزاره‌ها نیازمند توجیه‌اند و برای موجه نمودنشان نیاز به استدلال داریم و پاره‌ای از گزاره‌ها به خودی خود موجه‌اند. آن دسته از گزاره‌هایی که فی‌نفسه موجه‌اند و برای موجه بودن نیازی به استدلال ندارند را گزاره‌های پایه^۲ می‌نامند. در ادبیات و سنت منطقی فلسفی مسلمانان نیز به این گونه گزاره‌های پایه، گزاره‌های بدیهی و یا غیر اکتسابی گفته‌اند. اکنون برای روشن تر شدن محل نزاع و آشنایی بیشتر با مفهوم مبنای سنی^۳ پاره‌ای از ویژگی‌های آن را بر می‌شماریم:

۱. در ساختار معرفتی دو نوع باور وجود دارد: باورهای پایه و باورهای استنتاجی.
۲. هر گزاره‌ای را نمی‌توان به عنوان گزاره پایه تلقی نمود.
۳. مبنای گرایان سنی شرط پایه بودن یک باور را یقینی بودن آن دانسته‌اند.
۴. پذیرش یک گزاره استنتاجی بر اساس هر گزاره پایه‌ای امکان پذیر نیست. هر باور پایه‌ای نمی‌تواند موجه کننده باورهای استنتاجی باشد.
۵. میان باور پایه و باور استنتاجی چه رابطه‌ای برقرار است؟ به بیان دیگر از کدام روش استنتاجی می‌توان برای گذر از باورهای پایه به باورهای استنتاجی بهره برد؟ در پاسخ به این پرسش، مبنای گرایان سنی متفاوت رفتار کرده‌اند. فیلسوفان و منطق دانان مسلمان بر این باورند که تنها باید از روش استدلالی قیاسی استفاده کرد. از این رو تنها صنعتی که نتیجه آن معرفتی یقینی است، برهان است. دکارت نیز هم‌نوا با فیلسوفان مسلمان تنها راه استنتاجی معتبر را قیاس می‌داند.

۱. ویتگنشتاین نیز در کتاب در باب یقین می‌گوید، گزاره‌هایی که نزد من ثابت اند (Stand Fast) ... (ویتگنشتاین،

۱۳۸۷ : ۸۹)

2. basic statements

۳. رابرت آئودی فیلسوف و معرفت شناس برجسته در مقاله ای نظریه مبنای سنی را مستدل و صورت بندی می‌کند. بنگرید به:

Robert, Audi, (1993) Fallibilist Foundationalism and Holistic Coherentism, In: The Theory of Knowledge, classic and Contemporary Reading, ed, by Louic p. pojman 263- 279

۶. میان گزاره‌های موجود در هر زنجیره معرفتی روابط علی برقرار است (اکبری، ۱۳۸۶: ۱۹۵-۲۰۶). اکنون و با توجه به نکات گفته شده می‌توانیم تعریف روشنی از مبنای‌گرایی به دست دهیم و هم‌نوا با رابرت آئودی بگوییم، مبنای‌گرایی نظریه‌ای است مبنی بر اینکه:

«معرفت و توجیه معرفتی ساختاری دو رتبه‌ای دارد: پاره‌ای از موارد توجیه و معرفت، مبنایی یا غیر استنتاجی‌اند و بقیه موارد غیر مبنایی یا استنتاجی‌اند بدین شکل که نهایتاً از معرفت یا توجیه مبنایی نتیجه می‌شوند.» (Audi, 1999: 321)

از نظر تاریخی شکل‌های مختلفی از مبنای‌گرایی در معرفت‌شناسی، اخلاق و منطق وجود داشته است و هر کدام به فراخور رشته مورد بحث، امر خاصی را به عنوان مبنا در نظر می‌گیرند. برای نمونه در معرفت‌شناسی گونه‌ای خاص از معرفت گزاره‌ای که صادق بودنش بی‌واسطه درک می‌شود را مبنا می‌دانند. دکارت گزاره «من فکر می‌کنم پس هستم» را نمونه چنین معرفتی می‌داند و تلاش می‌کند که بنای بقیه معرفت را بر مبنای این گزاره بنا سازد. در اخلاق نیز اصل فایده‌گرایی^۱ میل چنین پایه و جایگاهی دارد. در منطق ریاضی نیز اصل موضوع پایه است. مبنای‌گرایی سنتی گرفتار مشکلات بسیاری است و از این رو منتقدانی بسیار در دوره معاصر پیدا کرد. برای نمونه پلاتینگاسه اشکال اساسی بدان وارد می‌کند^۲ که توضیح و بررسی آن در حوصله و ارتباط با این مقاله نیست. فیلسوفانی دیگر نیز به شیوه خویش به این گونه از مبنای‌گرایی انتقادهایی وارد ساخته‌اند. در این مقاله با توجه به دیدگاه آروم استرول، مبنای‌گرا بودن ویتگنشتاین و منحصر بفرد بودن این مبنای‌گرایی را می‌کاویم و سپس روشن خواهیم ساخت که استرول چگونه دو برداشت متمایز از مبنای‌گرایی (نسبی و مطلق) را به ویتگنشتاین نسبت می‌دهد و تفاوت‌ها و شباهت‌های آنها را می‌سنجد و در نهایت از کدام دفاع می‌کند.

1. Principle of utility

۲. برای آشنایی با این سه اشکال بنگرید به

۲. مبنای مبنای ویتگنشتاین از منظر آروم استرول

استرول از مدافعان برجسته و دو آتشه‌ی مبنای مبنای ویتگنشتاین است. مبنای مبنای ای که استرول به ویتگنشتاین نسبت می‌دهد گونه‌ای منحصر به فرد از مبنای مبنای است که با مبنای مبنای سنتی تفاوت دارد. بنابراین علاقه‌مندان به ویتگنشتاین که در وهله‌ی نخست با شنیدن مبنای مبنای بودن ویتگنشتاین و آمدن نام فیلسوف اتریشی در کنار نام فیلسوفان مبنای مبنای مانند دکارت، لاک و .. متعجب می‌شوند، در ادامه در خواهند یافت که چگونه استرول مسیر ویتگنشتاین را از دیگر مبنای مبنایان که فلسفه آنها نیز مورد پسند او نبوده است، جدا می‌سازد.

استرول که در آثار ویتگنشتاین به دنبال نشانه‌هایی برای مبنای مبنای خواندن او می‌گردد، ادعا می‌کند که بیش از شصت مورد در کتاب «در باب یقین» یافته است که می‌توان از آنها مبنای مبنای ویتگنشتاین را اثبات نمود.^۱ او در کتاب خود تمامی این موارد را سیاه کرده و با این همه اعتقاد دارد اگر آن موارد ضمنی را نیز بر آنها بیافزاییم، به روشنی خواهیم دانست که رگه‌های مبنای مبنای در اندیشه‌ی ویتگنشتاین تا چه اندازه پر رنگ است (Stroll, 1994, :142).

۱-۲ شرط‌های نه گانه مبنای مبنای

استرول بر این باور است که اگر نظریه‌ای بخواهد مبنای مبنایانه باشد باید استانداردها و شروطی در آن رعایت شده باشد: (Stroll, 1994, : 148-156)

۱-۱-۲. لایه بندی^۲

به این معنا که معرفت‌های مختلف طبقه‌بندی و لایه‌بندی‌های گوناگونی دارند. برخی از این طبقه‌ها مبنایی‌اند و برخی چنین نیستند. فیلسوف مبنای مبنای باید به این نکته تفتن داشته باشد که ضروری است

1. I have discovered more than sixty places in which Wittgenstein uses explicitly foundational language ...to be found in the following passages: 87-88; 94; 103; 110; 112, 162; 166; 167; 204-205; 211; 225; 234; 245-246; 248; 253; 295-296; 307-308; 337; 341; 343; 347-348; 353; 358-359; 370-371; 380; 403; 411; 414-415; 449; 474; 475; 477; 492; 509; 512; 514; 516; 519; 558-560; 614; 670.

2. Stratification

که برخی از لایه‌های معرفتی ما جایگاه مبنایی‌تری داشته باشند و این لایه‌های معرفتی با هم تفاوت دارند.

۲-۱-۲. انحراف^۱

استرول اعتقاد دارد اشتباه کردن در باب یک گزاره‌ی مبنایی چیزی غیر از اشتباه‌های متعارف در باب دیگر گزاره‌ها است، این اشتباه نوعی انحراف مفهومی است. به این بیان که برای نمونه کسی که بگوید «زمین ۲/۵ میلیارد سال دارد» در حالی که پاسخ درست ۲/۷ باشد. در این صورت، شخص اشتباه متعارف مرتکب شده است اما کسی که می‌گوید عمر زمین چند دقیقه است اشتباه نکرده است، بلکه نسبت شناختش به جهان دچار یک انحراف و مشکل اساسی شده است.^۲

۲-۱-۳. عدم وابستگی^۳

باید توجه داشت که آنچه مبنا است خود نمی‌تواند بر چیز دیگری مبتنی باشد.

۲-۱-۴. جزئی‌گرایی یا روش‌گرایی^۴

برخی از فیلسوفان مانند دکارت و یا هیوم معتقدند در راستای تلاش برای از بین بردن چالش شکاکیت و پاسخ به شکاکان، به هر شکل ممکن یقین حاصل می‌شود. چنین افرادی را می‌توان «روش‌گرا» نامید. برخی نیز مانند ویتگنشتاین ادعا کرده‌اند که به شکل یقینی می‌دانند که برخی از گزاره‌ها صادق‌اند. این افراد «جزئی‌گرا» بوده‌اند.

۲-۱-۵. عمومیت^۵

برای احراز این شرط باید گزاره مبنایی یک نحوه عمومیتی داشته باشد و متعلق به حوزه‌ای عینی باشد. برای نمونه اینکه شخص بگوید در نظر من چنین است که... (مثلاً «من فلان چیز را به این رنگ

1. Aberrancy

۲. در جایی دیگر استرول این مطلب را «شرط ابهام» می‌خواند. (Stroll, 1987, : 294)

3. Non-dependence

4. Particularism or Methodism

5. Publicity

می بینم» پذیرفتنی نیست. اما اگر کسی بگوید که «زمین از سال‌ها قبل بوده است» شرط مورد نظر احراز گشته است.

۶-۱-۲. بی معنایی سلب^۱

گزاره‌هایی هستند که اگر ابطال شوند مجموعه نظام باورهای ما از بین می‌رود. برای نمونه گزاره «زمین از سال‌ها قبل وجود داشته است» چنین گزاره‌ای است. اما گزاره‌های دیگری هستند که اگر چه آنها نیز بسیار روشن و پذیرفتنی و قانع کننده‌اند اما چنین جایگاهی را ندارند. برای نمونه این گزاره که «من اکنون در ایران هستم و نه در آمریکا» اگر با انکار رو به رو شود بنیاد باورهای ما و یا جهان - تصویر^۲ ما را از بین نمی‌برد.

۷-۱-۲. جذب^۳

نکته اصلی استرول در این استاندارد این است که گزاره‌هایی مبنایی و یقینی گونه‌ای از معرفت‌اند که آموختنی نیستند. این گزاره‌ها محصول عقل، تأمل، آزمون و خطا یا آزمایش نیستند.

۸-۱-۲. ثابت بودن^۴

یکی از استعاره‌هایی که ویتگنشتاین در کتاب «در باب یقین» از آنها بهره می‌گیرد «ثابت بودن» است. اگر گزاره‌ای مبنایی است باید یکسره ثابت باشد. باری، استرول این استاندارد را بیان می‌کند و اگر چه به نظرش این معنا در ادبیات ویتگنشتاین ابهام دارد اما از آنجایی که به برداشت مبنای مطلق ویتگنشتاین اعتقاد دارد، تفسیری مطابق با آن ارائه می‌کند. استرول می‌گوید ویتگنشتاین از طرفی به امکان تغییر نقش گزاره‌های مبنایی و گزاره‌های غیر مبنایی و رو بنایی اشاره دارد و از سویی عبارت «ثابت بودن برای ما» را دارد. استرول در همین نقطه مسیر تفسیر دوم را انتخاب می‌کند و این امر را

1. Negational Absurdity

2. Word-picture

3. Absorption

4. Standing Fast

به موروثی بودن تصویر ما از جهان گره می‌زند و اینکه ویتگنشتاین می‌گوید، زندگی ما نشان می‌دهد که یقین داریم و این مطلب تغییر کردنی نیست.

۹-۱-۲. یقین و اطمینان^۱

به باور استرول، هیچ کس نمی‌تواند گونه‌ای از مبنایگرایی را داشته باشد در حالی که وجود یقین و اطمینان را انکار کند، دست کم هیچ فیلسوف برجسته‌ای چنین نکرده است (Stroll, 1994, : 148-156). در اندیشه استرول مجموعه این شروط باید کنار یکدیگر جمع آیند تا بتوان مبنایگرایی و ویتگنشتاین‌داری این شروط است. تاکید استرول بر داشتن مجموعه این شروط به این دلیل است که برخی از فیلسوفان مانند کواین^۲ یا پوپر^۳ در نظریه‌های خود برخی از این شروط را دارند اما به هیچ رو نظریه‌های آنان مبنایگرایانه نیست.

۲-۲. تفاوت مبنایگرایی ویتگنشتاین با مبنایگرایی سنتی

استرول معتقد است مبنایگرایی سنتی را می‌توان «مبنایگرایی همگن»^۴ نامید و دلیلش برای این نام‌گذاری چنین است که در مبنایگرایی سنتی یا همگن آنچه بر مبانی مبتنی می‌شود و خود آن مبانی، همه از یک مقوله هستند و هر دو از تبار معرفت‌اند. این نکته همان چیزی است که ویتگنشتاین آن را نمی‌پذیرد. او مرتبط بودن خود معرفت و مبانی آن را رد می‌کند. برای روشن تر شدن این معنا به فقره ۳۰۸ در باب یقین نگاه می‌کنیم:

«معرفت و یقین به مقولات مختلفی تعلق دارند. آنها دو «وضع ذهنی» مثل «حدس زدن» و «مطمئن بودن» نیستند. (در اینجا فرض می‌کنم برای من با معناست که بگویم «می‌دانم» و «واژه شک یعنی چه» و فرض می‌کنم این جمله به واژه شک نقش منطقی می‌دهد). آنچه حال محل توجه ماست مطمئن بودن نیست بلکه معرفت است.»

1. Certitude
2. Quine
3. Popper
4. Homogeneous foundations

یقین (مبنای معرفت) از یک مقوله است و خود معرفت از مقوله دیگر. آنچه یقینی است با آنچه دانستنی است تفاوت دارد. بنابراین این نکته یعنی تمایز میان معرفت و مبانی آن از برجسته ترین اندیشه‌های معرفت‌شناختی ویتگنشتاین است و استرول از همین رهگذر به مقایسه میان مبنای سنتی و مبنای ویتگنشتاین می‌پردازد و معتقد است مشکلاتی که بر سر راه نظریه‌های سنتی است برای نظریه ویتگنشتاین پیش نمی‌آید. استرول برای توضیح این تمایز از تحلیل مبنای سنتی دکارت بهره می‌گیرد. او می‌پرسد، آیا واقع چنین است که کوگیتوی دکارتی بر چیزی مبتنی نیست؟ برای نمونه آیا این کوگیتوی دکارتی بر این نکته مبتنی نیست که کسی آن را به روشنی ادراک کرده و خود آن ادراک نیز بر وجود زبانی. دکارت در پاسخ می‌گوید، سخن بر سر ابتناء شناختی است، مبتنی بودن شناختی بر شناخت دیگر و این کوگیتو بر هیچ شناخت دیگری مبتنی نیست (Stroll, 1994 : 144).

از سویی پرسشی که همواره مبنایان را آزار داده است این نکته است که ما از کجا می‌دانیم که آن مبانی یقینی‌اند؟ آیا یقینی‌تر از آنها وجود ندارد؟ پاسخ به چنین پرسشی دشوار است یا دست کم مخاطب می‌تواند قانع نشود. اکنون به مدل مبنای ویتگنشتاین نگاه کنیم. برای او چنین مشکلاتی پیش نمی‌آید، چراکه در اندیشه وی اصلاً این پرسش پا نمی‌گیرد، در نگاه او این مبانی به هیچ رو دانستنی نیستند، بنابراین نمی‌توان پرسید چگونه دانسته می‌شوند؟ آنچه می‌توان برایش دلیل آورد، معرفت است (Stroll, 1994 : 144-145).

اما پرسش مهمی که استرول در بحث مبنای ویتگنشتاین باید بدان پاسخ دهد مسئله‌ی سازگاری مبنای ویتگنشتاین با فلسفه توصیفی‌اش است. برای مخاطب آشنا با اندیشه فیلسوف وینی این پرسش پیش می‌آید که آیا ویتگنشتاین نظریه‌ای فلسفی در باب کنش و فعالیت انسان و شرط‌هایی که آن را ممکن می‌سازد، به دست داده است و اگر چنین است، این امر با فلسفه توصیفی او چگونه جمع می‌شود؟ توضیح آنکه در فلسفه متاخر ویتگنشتاین، دیدن رابطه‌ها اهمیت بسیار دارد. دیدن، نوعی فهمیدن است که بدون آن فلسفه ویتگنشتاین ناقص می‌شود. در فلسفه او تأمل در باب رابطه میان فکر کردن و دیدن مهم است. ما ارتباط میان واژه‌ها و کاربردها را از رهگذر تبیین و

نظریه درک نمی‌کنیم، بلکه در عمل و کاربرد می‌یابیم. اینکه قاعده‌ها و استعمال آنها چه پیوندی با یکدیگر دارند، چیزی است که باید دیده شود. ویتگنشتاین می‌گوید، فکر نکن، نگاه کن! (wittgenstin, 1998 : 66). بنابراین ما به وسیله دیدن، تصاویری می‌یابیم که برای بلد بودن نیاز داریم، کار ویتگنشتاین توصیف‌گری است نه تبیین. (wittgenstin, 1989 : 495) در باب مسئله توصیف و نه تبیین، خواندن این جملات از ویتگنشتاین تا اندازه زیادی روشنگر است:

«فلسوفان پیوسته روش علوم طبیعی را پیش چشم دارند و در این وسوسه مقاومت ناپذیرند که به شیوه علوم طبیعی سوال مطرح کنند و پاسخ بگویند. این گرایش سرچشمه واقعی ما بعد الطبیعی و فیلسوف را به تاریکی کامل می‌کشاند. در این جا می‌خواهم بگویم که هیچ‌گاه نمی‌تواند کار ما باشد که چیزی را به چیزی برگردانیم یا چیزی را تبیین کنیم، فلسفه صرفاً توصیفی است» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۵، ص ۳۳).

جمله‌هایی که آمد روشن می‌سازد که منظور ویتگنشتاین از تبیین چیست. او هنگامی که تبیین در فلسفه را منکر می‌شود، روش خود را تنها توصیف‌گرانه می‌داند و توصیف‌های داده شده را متفاوت با اشاره‌های تبیینی می‌داند. ویتگنشتاین در «پژوهش‌های فلسفی» می‌نویسد هر تبیینی باید به کنار رود و فقط توصیف جای آن را بگیرد. هنگامی که پرسش «چرا» را نادیده می‌انگاریم متوجه واقعیات مهمی می‌شویم (wittgenstin, 1998, p.55). تبیین در مقایسه با تاثیری که امر وصف شده بر ما می‌گذارد غیر قطعی است، چون هر تبیینی فرضیه است (wittgenstin, 1995 : 31).

در فلسفه ویتگنشتاین، نظریه جایگاهی ندارد، طبق برداشت ویتگنشتاین ما می‌بینیم، توصیف می‌کنیم و بعد متحیر می‌شویم (wittgenstin, 1989 : 497). همچنین ویتگنشتاین در کتاب گرامر فلسفی، فکر کردن را فعالیت می‌خواند. پیوند میان کار فلسفی و فعالیت، موضوعی نیست که محدود به یک دوره تفکر ویتگنشتاین شود، به طور کلی او فلسفه را آموزه نمی‌داند بلکه فعالیت می‌داند (wittgenstin, 1998 : 56).

او میان تفکر و عمل ارتباط برقرار می‌کند و تغییر در مفاهیم را تنها تغییر در سخن نمی‌داند، بلکه تغییر در عمل هم می‌داند (حسینی، ۱۳۸۹: ۱۱۰) برای ویتگنشتاین عقلانیت، کار بست حکمت در تمامی زمینه‌هاست.

پاسخ استرول به سازگاری مبنایگرایی ویتگنشتاین و توصیفی بودن فلسفه او، در همین تحلیل و دقت در توصیفی بودن اندیشه او نهفته است. همین نگرش است که باعث می‌شود مبنایگرایی او دچار مشکلات مبنایگرایی سنتی نشود. او رفتار ابتدایی و غریزی انسان‌ها را همانگونه که هستند به عنوان مبنای باورها توصیف می‌کند نه معرفت مصنوعی از خطا را. ویتگنشتاین در «در باب یقین» می‌گوید، می‌توانیم در تک‌تک واقعیت‌ها شک کنیم، اما نمی‌توانیم در همه آنها شک کنیم. آیا درست‌تر نیست بگوییم اینکه در همه آنها شک نمی‌کنیم صرفاً نحوه حکم کردن و بنابراین عمل کردن ما است (ویتگنشتاین، ۱۳۸۷: فقره ۲۳۲). نکته‌ای که آمد بیانگر التزام ویتگنشتاین به توصیف است. باید توجه نمود که او نمی‌گوید برای اینکه چیزی معرفت باشد باید بر فلان مبنای استوار شود، بلکه معتقد است ما یک چیز را معرفت می‌نامیم چون بر این مبنای استوار است.

۳. دیدگاه استرول در باب مبنایگرایی نسبی (گزاره ای) و مبنایگرایی مطلق (غیر گزاره‌ای)

استرول در کتاب مهم خود «دیدگاه مور و ویتگنشتاین در باب یقین»^۱ توضیح می‌دهد که ویتگنشتاین نه یک برداشت، بلکه دو برداشت متمایز از مبنای یقین به دست می‌دهد. یکی (نسبی یا گزاره‌ای) و دیگری (مطلق یا غیر گزاره‌ای). تبیین یا برداشت نخست، خصلتی گزاره‌ای دارد و برخاسته از پاسخ و تأملات ویتگنشتاین در باب سه مقاله مهم مور است.^۲ این برداشت پاسخی جانانه به جی. ای. مور^۳ است، چراکه مور تصور می‌کند یقینی بودن و اینکه ما «می‌دانیم» یک گزاره یقینی است، در مورد مجموعه‌ای از گزاره‌های تجربی که آنها را صادق می‌داند، کاربرد دارد. درست مخالف او،

1. Avrum Stroll (1994)

۲. این سه مقاله عبارتند از

'A Defence of Common Sense' in J. H. Muirhead (ed.) Contemporary British Philosophy (2nd series), Allen and Unwin, London: 1925, 193-223. Reprinted in Philosophical Papers and in G. E. Moore: Selected Writings 106-33.

'Proof of an External World' Proceedings of the British Academy 25 (1939) 273-300. Reprinted in Philosophical Papers and in G. E. Moore: Selected Writings 147-70.

'Certainty' in Philosophical Papers 226-251. Reprinted in *G. E. Moore: Selected Writings 171-96.

3. G. E. Moore

ویتگنشتاین بر این باور است که «گزاره‌های لولایی» اگرچه گزاره‌های عادی تجربی به نظر می‌رسند، اما چنین نیستند. گزاره‌های تجربی یا صادق‌اند و یا کاذب یا تایید پذیرند و یا تایید ناپذیر و...، اما «گزاره‌های لولایی» چنین نیستند. ویتگنشتاین این گزاره‌ها را به شیوه‌های گوناگونی از گزاره‌های تجربی استاندارد متمایز می‌کند، برای نمونه در کتاب در باب یقین می‌گوید:

«سؤال‌هایی که مطرح می‌کنیم و شک‌های ما بر این امر متکی‌اند که برخی گزاره‌ها از شک مستثنی هستند، گویی لولایی هستند که سؤالها و شک‌های ما بر آنها می‌چرخند.» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۷: فقره ۳۴۱)

«وقتی مور می‌گوید فلان چیز را می‌داند، در واقع گزاره‌هایی صرفاً تجربی را بر می‌شمارد که ما بدون آزمون ویژه‌ای تصدیق‌شان می‌کنیم، یعنی گزاره‌هایی که نقش منطقی خاصی در نظام گزاره‌های تجربی ما بازی می‌کنند.» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۷: فقره ۱۳۶)

بنابر آنچه آمد، گزاره‌های لولایی ویتگنشتاین اصلاً رنگ و بوی گزاره ندارند، چراکه آنها نقش منطقی خاصی را ایفا می‌کنند. او این گزاره‌ها را «قواعد دستور زبانی^۱» می‌نامد. بنابراین دیدگاه «گزاره‌ای» او تنها اسم گزاره را یدک می‌کشد و بهتر است بگوییم این برداشت در باب عبارت‌هایی است که شبیه گزاره به نظر می‌رسند، اما به شکل انواع مختلفی از قاعده‌ها عمل می‌کنند (استرول، ۱۳۹۴: ۱۷۵).

به باور استرول، دومین برداشت ویتگنشتاین که در پی برداشت نخست می‌آید به روشنی غیر گزاره‌ای است. وی اصول یقین را مرتبط با گزاره‌ها نمی‌بیند، چه رسد به گزاره‌هایی که می‌توانیم صادق بودن آنها را ببینیم. در این برداشت آنچه مبنا می‌شود گزاره نیست بلکه امور غیرنظری مانند عمل کردن، تحت تعلیم قرار گرفتن، غریزه و مانند این موارد است. استرول برای روشن تر شدن این معنا به فقره ۲۰۴ در باب یقین اشاره می‌کند:

«اما دلیل آوردن، توجیه شواهد، به پایان می‌رسد، ولی پایان این نیست که پاره‌ای گزاره‌ها بی واسطه به ما صادق بنمایند، یعنی نوعی دیدن از جانب ما نیست، بلکه عمل کردن ماست که در بن بازی زبانی واقع است» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۷: ۱۱۱).

۱-۳. مبنای نسبی (گزاره‌ای)

پس از بیان مقدمه‌ای در باب این دو برداشت، اکنون باید شاخصه‌های آنها و وجوه اشتراک و افتراق‌شان را بررسی نماییم. به عقیده استرول، مبنای نسبی یا گزاره‌ای دو ویژگی دارد:

۱. گزاره‌های مبنایی یک نظام را تشکیل می‌دهند.
۲. چنین مبنایی به شکل نسبی محرزاند، نه به گونه‌ای مطلق. (استرول، ۱۳۹۴: ۱۷۴)

برای ویژگی نخست که استرول بر می‌شمرد می‌توان فقره‌های زیر را به عنوان مویذ از کتاب «در باب یقین» آورد:

«وقتی شروع می‌کنیم چیزی را باور کنیم، نه گزاره‌های واحد، بلکه نظام کاملی از گزاره‌ها را باور می‌کنیم.» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۷: فقره ۱۴۱)

«نه تک تک اصول متعارفه، بلکه نظامی برای من بدیهی جلوه می‌کند که در آن نتایج و مقدمات متقابلاً به یکدیگر متکی اند.» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۷: فقره ۱۴۲).

«کودک باور کردن انبوهی از چیزها را می‌آموزد. یعنی عمل کردن مثلاً مطابق این باورها را می‌آموزد. کم کم نظامی از باورها شکل می‌گیرد و در آن برخی چیزها به نحو تزلزل ناپذیر ثابت‌اند و برخی کمابیش در حرکت. آنچه ثابت است، به این علت نیست که فی نفسه روشن یا بدیهی است، بلکه آنچه در اطرافش قرار دارد آن را ثابت نگه می‌دارد.» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۷: فقره ۱۴۴)

«آنچه من سخت پای‌بند آنم یک گزاره نیست، بلکه شبکه‌ای از گزاره‌هاست» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۷: فقره ۲۲۵).

همان گونه که در چهار فقره بالا به روشنی دیده می‌شود، گزاره‌های لولایی در نگاه ویتگنشتاین یک نظام را پدید می‌آورند، این درست خلاف چیزی است که جی. ای. مور بدان اعتقاد داشت، گزاره‌های فهم عرفی^۱ مور هیچگاه یک نظام را تشکیل نمی‌دهند. ویتگنشتاین در این بزنگاه با کسانی مانند دکارت نیز زاویه پیدا می‌کند، چراکه برای دکارت نیز کوگیتو تنها گزاره‌ی مبنایی است و نظامی از گزاره‌ها وجود ندارد.

از سویی، برای دومین ویژگی‌ای که استرول بیان می‌کند می‌توانیم این فقرات از کتاب در باب یقین را بیاوریم:

«می‌شود تصور کرد که گزاره‌هایی با شکل گزاره‌های تجربی صلب باشند و کار مجرای گزاره‌های تجربی غیرصلب و سیال را انجام دهند؛ و این نسبت با زمان تغییر کند، به این صورت که گزاره‌های سیال، صلب شوند و گزاره‌های صلب، سیال» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۷: فقره ۹۶).

«اسطوره ممکن است بار دیگر به جریان بیفتد، بستر رودخانه اندیشه‌ها جابه‌جا شود. اما من میان حرکت آب در بستر رود و جابه‌جایی خود بستر فرق می‌گذارم؛ اگرچه میان این دو تفکیک دقیقی وجود ندارد.» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۷: فقره ۹۷)

«اما اگر کسی بگوید: «پس منطق هم علمی تجربی است»، خطا کرده است. ولی این درست است که می‌شود گزاره‌های واحد را زمانی چیزی تلقی کرد که به محک تجربه در می‌آید، و زمانی قاعده محک» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۷: فقره ۹۸).

«آری، بخشی از ساحل آن رودخانه از صخره سختی است که در معرض هیچ تغییری نیست یا در معرض تغییری نامحسوس است و بخشی دیگر از شن و ماسه‌ای که اینجا و آنجا شسته و ته نشین» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۷: فقره ۹۹).

با توجه به چهار فقره‌ی بالا نیز مشخص می‌شود که این مبانی یکسره نسبی‌اند. باری، یک گزاره زمانی محرز است و زمانی دیگر چنین نیست و تنها زمانی که محرز است آن را «لولایی» می‌خوانیم. مثال صخره و شن به فهم بهتر این معنا کمک می‌کند. همچنین می‌توان به این نکته اشاره کرد که در زمانی ویتگنشتاین معتقد بود «کسی پا به ماه نگذاشته» اما اکنون این گزاره دیگر لولایی و یقینی نیست. در پرتو این نکات، تفاوت دیگر مبنای کسائی مانند مور و دکارت با ویتگنشتاین روشن می‌شود، ویتگنشتاین بر خلاف آن دو که تصور می‌کردند گزاره‌های مبنایی‌شان بدون در نظر گرفتن شرایط تصدیق شدن محرزند، این گزاره‌ها را نسبی می‌داند. از این رو، محرز بودن یک گزاره در گرو بازی زبانی است که در آن نقش ایفا می‌کند، و به همین دلیل هیچ گزاره‌ای را نمی‌توان ذاتا یقینی دانست.

راجر گیسون^۱ در مقاله خود با اشاره به رویکرد استرول در باب مبنای نسبی ویتگنشتاین و همچنین سخنان ویتگنشتاین در کتاب «در باب یقین» بیان می‌دارد که، آنچه سخت و مقاوم در برابر شک می‌ایستد یک گزاره نیست، بلکه نظامی از گزاره‌ها. چنین گزاره‌هایی به صورت گزاره‌های تجربی‌اند، ولی گزاره‌های تجربی نیستند، چراکه نه به مثابه گزاره‌های قابل آزمون تجربی بلکه به مثابه قواعد چنین آزمونی به کار گرفته می‌شوند. نکته محوری مثال بستر رود این است که میان گزاره‌های تجربی و گزاره‌هایی که تنها شکل گزاره‌های تجربی دارند تفاوت است و اینکه در شرایط مختلفی امکان دارد گزاره‌ای نقش گزاره‌ای متفاوت را بپذیرد (Gibson, 1996: 93).

۲-۳. مبنای مطلق (غیر گزاره‌ای)

این دیدگاه برخلاف رویکرد و برداشت نخست، مطلق است و دارای نظامی مشخص نیست. استرول معتقد است ویتگنشتاین به مرور و هرچه در نوشتن فقره‌های گوناگون «در باب یقین» پیش می‌رفت از برداشت اول فاصله می‌گرفت. نگرش جدید ویتگنشتاین از سه جهت بسط پیدا می‌کند:

۱. یقین، امری بدوی، غریزی و حیوانی است.^۲

1. Roger gibson

2. That certainty is something primitive, instinctual, or animal

۲. یقین، کنش است.^۱

۳. یقین، برخاسته از تربیت عادت گونه در رویه‌های کنش اجتماعی است.^۲ (استرول، ۱۳۹۴: ۱۷۴ و Stroll, 1994: 138).

آنچه از موارد بالا بر می‌آید این نکته است که در رویکرد دوم، دیگر محرز بودن یک گزاره نتیجه استدلال یا تفکر نیست. برای روشن تر شدن نکات استرول به کتاب در باب یقین مراجعه می‌کنیم:

«ما به آن کاملاً مطمئنیم، فقط به این معنا نیست که تک تک افراد به آن یقین دارند، بلکه: ما به جمعی متعلقیم که با علم و تعلیم و تربیت به یکدیگر پیوند خورده اند» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۷: فقره ۲۹۸).

«در اینجا می‌خواهم انسان را حیوان تلقی کنم، موجودی ابتدایی که برایش غریزه قائلیم اما تعقل نه. موجودی در وضعی ابتدایی. آخر، لازم نیست از بابت هر منطقی که ابزار کافی برای تفاهم ابتدایی است، شرمنده باشیم زبان از نوعی تعقل پدید نیامده است» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۷: فقره ۴۷۵).

«می‌خواهم بگویم، کودک می‌آموزد فلان طور واکنش نشان دهد و با چنین واکنش نشان دادنی هنوز چیزی نمی‌داند. دانستن تازه در مرتبه بعد آغاز می‌شود» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۷: فقره ۵۳۸).

غریزه، کنش، تربیت این سه اصلی که استرول روی آنها تأکید می‌کند با یکدیگر تفاوت دارند و هر کدام به شکلی خاص در استعاره بازی‌های زبانی ویتگنشتاین نقش خود را پیدا می‌کنند. شاید به همین دلیل است که استرول توجه می‌دهد که ویتگنشتاین زمان کافی پیدا نکرد که هر کدام از این امور را تحلیل کرده و بدین نکته پی برد که این سه می‌توانند حتی با یکدیگر کشمکش پیدا کنند. اما به هر رو، ویتگنشتاین این سه را بخشی از یک ایده می‌دانست و در پی آن بود این موارد

1. That it is acting

2. That it derives from rote training in communal practices

را در مقابل برداشت نسبی یا گزاره‌ای قرار دهد. (استرول، ۱۳۹۴ : ۱۷۷) به باور استرول، یقین و مبنای آن در برداشت نخست (نسبی یا گزاره‌ای) محصول استدلال و تعقل است اما در برداشت دوم که مطلق است غیر استدلالی است و کاری به تعقل ندارد (Stroll, 1994 : 157).

بنابر آنچه آمد استرول برداشتی مطلق و غیر گزاره‌ای از اندیشه ویتگنشتاین به دست می‌دهد که یکسره اجتماعی است. منظور ویتگنشتاین، سیما و تصویری از جهان پیرامون است که همه انسان‌ها به عنوان اعضای اجتماعی آن کنش گر هستند. این کنش گری با تولد انسان آغاز می‌شود و نحوه تربیت ما انسان به گونه‌ای است که بی هیچ دلیل و اندیشه‌ای تصویری واقع گرایانه از جهان را قبول کنیم. زمانی که ما به روی یک صندلی می‌نشینیم و لختی استراحت می‌کنیم، این کنش ما است و زندگی و نحوه تربیت مان به ما آموخته که چنین کنیم. درست به همین دلیل یقین امری نیست که در باب آن نظریه پردازی کنیم. یقین روشی است بدون اندیشه و کنشی است یکسره غریزی. تاکید ویتگنشتاین در نمونه‌هایی که در باب کودکان می‌آورد را می‌توانیم تاکیدی از جانب او بر غریزی بودن یقین در نظر بگیریم. بسیاری از میراث ما برخاسته از تربیت دوران کودکی مان است. «باید چیزی به عنوان مبنا به ما آموخته شود» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۷ : ۴۴۹).

«ما به کودک می‌آموزیم «این دست توست»، نه «شاید یا احتمالاً این دست تو باشد». این گونه است که کودک بی شمار بازی زبانی مربوط به دست‌اش را می‌آموزد. تحقیق و سؤالی از نوع «آیا این واقعا دست است» برای او پیش نمی‌آید. از طرف دیگر این را هم نمی‌آموزد که می‌داند این دست است» (ویتگنشتاین، ۱۳۸۷ : ۳۷۴).

بنابر برداشت دوم (مبناگرایی مطلق) مبانی هیچ جایگاه و پایگاه استدلالی ندارند، آنها غیر استدلالی نیز نیستند، آنها نتیجه عقل نظر ورز ما نیستند. آنها را نمی‌توان از پیچ و خم براهین به چنگ آورد. تنها باید بگوییم که این مبناهای یقینی مانند زندگی ما وجود دارند.

استرول پس از تحلیل دو نوع مبناگرایی ویتگنشتاین در گام بعدی به این نکته اشاره می‌کند که در نهایت مبناگرایی ویتگنشتاین از نوع مطلق و غیر نسبی است. او می‌گوید از نمونه‌هایی که ویتگنشتاین در کتاب «در باب یقین» می‌آورد روشن می‌شود که دیدگاه او در نهایت غیرنسبی است. گزاره‌هایی مانند «

وجود زمین و جامعه‌هایی که انسان‌ها را می‌پروراند»، همچون اموری نیستند که بتوانیم آنها را تعویض کنیم و یا تغییر دهیم. مگر می‌توان وجود زمین را منکر شد؟ مگر می‌توان در وجود زمین تجدید نظر کرد؟ مواردی این گونه یکسره محرزاند. در اندیشه ویتگنشتاین باید به شک پایان داد و درست به همین دلیل فرضیه رویای دکارت و شک برآمده از آن بی معنا هستند (استرول، ۱۳۹۴: ۱۷۸).

تلاش استرول برای به کرسی نشاندن برداشت مبنایگرایی مطلق بی دلیل نیست. او می‌داند چه انتقادهایی متوجه برداشت نخست است، اگرچه بدان‌ها نیز پاسخ می‌دهد. به بیان دیگر، استرول توضیح داد که چگونه مبنایگرایی ویتگنشتاین با مبنایگرایی سنتی تفاوت دارد، حال اگر برداشت نخست ویتگنشتاین را بپذیریم منتقد می‌گوید، اگر مبنای معرفت، «گزاره‌های لولایی» اند، از آنجایی که آن‌ها نیز گزاره‌اند بنابراین با دیگر معرفت‌ها از یک مقوله هستند و به همین دلیلی مبنایگرایی ویتگنشتاین نیز به گونه‌ای مبنایگرایی‌ای همگن است و آن نکته‌های تمایز را ندارد. استرول به این نکته توجه دارد و بر این باور است که منتقد از نکته‌ای غفلت نموده است و آن اینکه گزاره‌های لولایی گزاره‌های معمولی نیستند و ویژگی‌های گزاره‌های معمولی را ندارند. از این رو، پرسش از موجه یا ناموجه بودن، درست یا نادرست بودن برای این گزاره‌ها خطا است. بنابراین می‌توانیم بگوییم که این گزاره‌های لولایی اصلاً گزاره نیستند (Stroll, 1994: 146).

ویتگنشتاین می‌گوید:

«اگر این (گزاره‌های لولایی) کاذب است، دیگر صادق و کاذب کدام هستند؟»

(ویتگنشتاین، ۱۳۸۷: ۵۱۴)

این گزاره‌ها خود ملاک صدق و کذب هستند و اگر این گزاره‌ها را کاذب در نظر بگیریم اصلاً دیگر نمی‌دانیم صادق و کاذب کدام‌اند. ویتگنشتاین برای «گزاره‌های لولایی» شان منحصر به فردی قائل است. او در «در باب یقین» بر این باور است که ما انسان‌ها با وجدان خویش گزاره‌هایی را می‌یابیم که خطا و اشتباه در آنها راه ندارد. آنها گزاره‌هایی‌اند که یکسره از شک مصون‌اند. اهمیت این گزاره‌ها تا بدان جا می‌رسد که حتی امکان فکر و حکم و زبان نیز در گرو اعتبار این گزاره‌ها هستند. گویی باید

باوری بدون هیچگونه چون و چرا به این گزاره‌ها داشت تا اندیشه پا بگیرد، گزاره‌هایی که بنیان اعمال اندیشه‌اند و هرگونه تفکر و پژوهش بر پایه آنها رخ می‌دهد. گزاره‌هایی که داربست تفکر ما هستند، شالوده بازی‌های زبانی^۱ ما را تشکیل می‌دهند. این گزاره‌های لولاهایی‌اند که پرسش‌ها و شک‌هایمان به روی آنها می‌چرخند. پس زمینه به ارث رسیده ما هستند که با یاری آنها میان صدق و کذب تمایز می‌گذاریم (ویتگنشتاین، ۱۳۸۷: فقره‌های ۴۰۱-۴۰۳ و ۱۶۲ و ۳۴۱-۳۴۳).

در باب اهمیت و یادداشتی و نادرستی گزاره‌های لولایی در نگاه ویتگنشتاین نقدها و دفاع‌های مهمی صورت گرفته که سخن از آن در این مقاله نمی‌گنجد، اما تا این اندازه می‌توان گفت که برخی ویتگنشتاین پژوهان با عنوان «معرفت شناسی لولایی» کتاب و مجموعه مقاله نگاشته‌اند و نکته‌ها در باب اهمیت این ابتکار گفته‌اند.^۲ پیرامون دیدگاه استرول در باب به دست دادن تبیین یاد شده از دو برداشت ویتگنشتاین، واکنش‌های مختلفی نشان داده شده است. برخی این دیدگاه را قانع کننده و همسو با کتاب در باب یقین دانسته‌اند و گفته‌اند، بحث مبنایگرایی مطلق که استرول به ویتگنشتاین نسبت می‌دهد بسیار جدید و مجاب کننده است (Gibson, 1996: 95). و برخی نیز تمایز میان این دو برداشت و تحلیل‌های استرول را یکسره بی اساس خوانده‌اند (Li, 1999: 9). کسانی نیز بر خلاف دیدگاه استرول از پایه و بنیان مبنایگرایی ویتگنشتاین را زیر سوال برده و بر این باورند که اگرچه ویتگنشتاین در برخی موارد در کتاب در باب یقین چون یک مبنایگرا رفتار می‌کند اما به هیچ رو نمی‌توان او را مبنایگرا دانست چراکه رسالت او در کتاب در باب یقین توجه دادن به این مطلب است که معرفت بشر در عمق خود در ارتباط با کنش‌های آدمی است و از این رو به نظریه کنش‌گرایی قائل شده‌اند (Shiner, 1980: 33).

1. Language Games

۲. بنگرید به:

Annalisa Coliva and Danièle Moyal-Sharrock (2016) *Hinge Epistemology*, Brill Academic Pub
 Coliva, A (2015) *Extended Rationality: A Hinge Epistemology*, Palgrave
 Macmillan

۴. نتیجه گیری

از آنچه در این مقاله آمد، نکات زیر را می توان به عنوان نتیجه بر شمرد:

۱. استرول بر این باور است که بیش از شصت مورد در کتاب «در باب یقین» وجود دارد که می توان از آنها مبنایگرایی ویتگنشتاین را اثبات نمود. وی معتقد است اگر نظریه ای بخواهد مبنایگرایانه باشد باید استانداردها و شروطی در آن رعایت شده باشد و این مهم در نظام معرفتی ویتگنشتاین وجود دارد.

۲. مبنایگرایی ای که استرول به ویتگنشتاین نسبت می دهد گونه ای منحصر به فرد از مبنایگرایی است که با مبنایگرایی سنتی تفاوت دارد. مبنایگرایی سنتی را می توان «مبنایگرایی همگن» نامید. در مبنایگرایی سنتی یا همگن چیزی که بر مبانی مبتنی می شود و خود مبانی هر دو از یک مقوله هستند. این نکته همان چیزی است که ویتگنشتاین آن را نمی پذیرد. او مرتبط بودن خود معرفت و مبنای آن را رد می کند. یقین یا همان مبنای معرفت از یک مقوله است و خود معرفت از مقوله دیگر. آنچه یقینی است با آنچه دانستی است تفاوت دارد. این نکته یعنی تمایز میان معرفت و مبانی آن از برجسته ترین اندیشه های معرفت شناختی ویتگنشتاین است. پرسشی که همواره مبنایگرایان را آزار داده است این نکته است که ما از کجا می دانیم که آن مبانی یقینی اند؟ آیا یقینی تر از آنها وجود ندارد؟ برای ویتگنشتاین چنین مشکلاتی پیش نمی آید چرا که در اندیشه وی اصلا این پرسش پا نمی گیرد، در نگاه او این مبانی به هیچ رو دانستی نیستند بنابراین نمی توان پرسید چگونه دانسته می شوند؟

۳. استرول بر این باور است که ویتگنشتاین نه یک برداشت، بلکه دو برداشت متمایز از مبنای یقین به دست می دهد. یکی نسبی یا گزاره ای و دیگری مطلق یا غیر گزاره ای. تبیین یا برداشت نخست خصلتی گزاره ای دارد و برخاسته از پاسخ و تاملات ویتگنشتاین در باب سه مقاله مهم مور است. دومین برداشت به روشنی غیر گزاره ای است. ویتگنشتاین اصول یقین را مرتبط با گزاره ها نمی بیند، در این برداشت همینطور که متن جلو می رود رو به گسترش می گذارد و وقتی متن پایان می یابد بر آن حاکم و سایه گستر می شود. آنچه مبنایی خوانده می شود گزاره نیست بلکه امور غیر نظری مانند عمل کردن، تحت تعلیم قرار گرفتن، غریزه و مانند این موارد است. مبنایگرایی

نسبی دو ویژگی دارد، گزاره‌های مبنایی یک نظام را تشکیل می‌دهند و دوم اینکه چنین مبنایی به شکل نسبی محرزاند نه به گونه‌ای مطلق. رویکرد دوم مبنای مطلق است و دارای نظامی مشخص نیست. ویتگنشتاین به مرور و هرچه در نوشتن فقره‌های گوناگون در باب یقین پیش می‌رفت از برداشت اول فاصله می‌گرفت. نگرش جدید ویتگنشتاین از سه جهت بسط پیدا می‌کند، نخست، یقین امری بدوی، غریزی و حیوانی است. دوم اینکه، یقین کنش است. و سوم، یقین برخاسته از تربیت از روی عادت در رویه‌های کنش اجتماعی است. در رویکرد دوم، دیگر محرز بودن یک گزاره نتیجه استدلال یا تفکر نیست.

۴. استرول در نتیجه برداشت مطلق و غیر گزاره‌ای را از مبانی باورهای یقینی در اندیشه ویتگنشتاین به دست می‌دهد که یکسره اجتماعی است. آنچه ویتگنشتاین از مبنا در این برداشت مراد می‌کند، سیما و تصویری از جهان پیرامون است که همه انسان‌ها به عنوان اعضای اجتماعی آن کنش‌گر هستند. این کنش‌گری با تولد انسان آغاز می‌شود و نحوه تربیت ما انسان به گونه‌ای است که بی هیچ دلیل و اندیشه‌ای تصویری واقع‌گرایانه از جهان را قبول کنیم. زمانی که ما به روی یک صندلی می‌نشینیم و لختی استراحت می‌کنیم، این کنش ما است و زندگی و نحوه تربیت ما به ما آموخته که چنین کنیم. درست به همین دلیل یقین امری نیست که در باب آن نظریه پردازی کنیم. یقین روشی است بدون اندیشه و کنشی است یکسره غریزی. از نمونه‌هایی که ویتگنشتاین در کتاب در باب یقین می‌آورد روشن می‌شود که دیدگاه او در نهایت غیر نسبی است.

منابع

- ابن سینا (۱۳۶۳). *الشفاء الهیات، راجعه و قدم له ابراهیم مدکور، تحقیق جرج قنوتی و سعید زائد، تهران: انتشارات ناصر خسرو، چاپ اول.*
- ارسطو (۱۳۶۶). *متافیزیک، ترجمه شرف الدین خراسانی. تهران: نشر گفتار.*
- ارسطو (۱۳۷۸). *منطق ارسطو، ترجمه شرف الدین خراسانی. تهران: نشر نگاه.*
- استرول، آورووم (۱۳۹۴). *ویتگنشتاین، ترجمه محسن طلایی ماهان. تهران: نشر حکمت.*
- اکبری، رضا (۱۳۸۶). *ایمان گروهی، قم: نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.*
- حسینی، مالک (۱۳۸۹). *ویتگنشتاین و حکمت. تهران: نشر هرمس.*
- ویتگنشتاین، لودیک (۱۳۸۷). *در باب یقین، ترجمه مالک حسینی. تهران: انتشارات هرمس.*
- ویتگنشتاین، لودیک (۱۳۸۵). *کتاب آبی، مالک حسینی. تهران: نشر هرمس، تهران.*

Annalisa Coliva and Danièle Moyal-Sharrock (2016) *Hinge Epistemology*, Brill Academic Pub.

Stroll Avrum (1987). "Foundationalism and common sense", *philosophical investigation*, pp 279-298.

Stroll Avrum (1994) *Moore and Wittgenstein on Certainty*, Oxford University Press.

Coliva A. (2015). *Extended Rationality: A Hinge Epistemology*, Palgrave Macmillan

Gibson R. (1996). *QUINE, WITTGENSTEIN AND HOLISM In: WITTGENSTEIN AND QUINE*, Edited by Robert L. Arrington and Hans-Johann Glock

Li puqun (1999). "Is Wittgenstein a Foundationalist in on certainty", *Contemporary philosophy*, pp. 9-15.

Moore G.E. (1925). *A Defence of Common Sense*, in J. H. Muirhead (ed.) *Contemporary British Philosophy*, Allen and Unwin, London:193-223. Reprinted in *Philosophical Papers* and in G. E. Moore: *Selected Writings* 106-33.

Moore G. E. (1939). *Proof of an External World*, *Proceedings of the British Academy* 25 273-300. Reprinted in *Philosophical Papers* and in G. E. Moore: *Selected Writings* pp.147-70.

Moore G. E. (1941). *Certainty*, in *Philosophical Papers* 226-251. Reprinted in *G. E. Moore: *Selected Writings* 171-96.

Plantinga Alvin (2000). *Warranted Christian Belief*, New York, Oxford University press.

Robert Audi (1993). *Fallibilist Foundationalism and Holistic Coherentism*, In: *The Theory of Knowledge, classic and Contemporary Reading*, ed, by Louic p. pojman.

Robert Audi (1999). *The Cambridge Companion of Philosophy*, Cambridge University Press

Shiner Roger (1980). "Foundationalism, Coherentism and Activism". *philosophical investigation*, pp. 33-38.

Williams Micheal (2001). Contextualism, Externalism and Epistemic Standards, philosophical studies.

Wittgenstein L. (1989). *Culture and Value*, Trans. P. Winc, Basil Black Well

Wittgenstein L. (1995). *Remark on frazer golden bought*, Humanities Press; First Edition.

Wittgenstein L. (1998). *philosophical investigation*, Blackwell.

Examining Avrum Stroll's point of view about Wittgenstein's two different understandings of the foundations of certain beliefs

Mohammad Saied Abdollahi

Ph.D Student at Moral Philosophy, University of Qom, Iran.

m.saied.abdollahi@ut.ac.ir

Mohammad Ali Abdollahi

Associate Professor, Department of Philosophy, College of Farabi,

University of Tehran, Qom, Iran. (Corresponding Author)

abdollahi@ut.ac.ir

Since the time of Aristotle, some philosophers have insisted on the point that a part of knowledge is more fundamental than other parts. There have been various forms of foundationalism in epistemology, ethics and logic, and each of them has considered a certain matter as the basis according to the field under discussion. Avrum Stroll believes that Wittgenstein is a fundamentalist, but his fundamentalism is completely different from the approach of traditional fundamentalists, and Wittgenstein's intelligent distinction between knowledge and its foundations keeps his fundamentalism away from the problems that traditional fundamentalists have. Stroll enumerates nine conditions for fundamentalism and believes that these nine conditions exist in Wittgenstein's epistemological system. He believes that Wittgenstein gives two different understandings of the basis of certain beliefs, one is relative (propositional) fundamentalism and the other is absolute (non-propositional) fundamentalism, and over time Wittgenstein moves away from relative fundamentalism and leans towards absolute fundamentalism. In this article, after clarifying Stroll's argument about Wittgenstein's fundamentalism and the difference between this fundamentalism and its traditional interpretations, we examine Stroll's distinction between Wittgenstein's two conceptions of fundamentalism and show what characteristics each of these two conceptions has and how Wittgenstein prefers the absolute fundamentalism and expands it.

Keywords: Wittgenstein, Traditional fundamentalism, Relative and absolute fundamentalism, Avrum Stroll, Foundations of certain beliefs.